

با تشکر از فرصتی که در اختیار نشریه پگاه حوزه قرار دادید، حضرتعالی اهمیت فلسفه سیاسی را در میان دانش های سیاسی دیگر، در چه گستره و عمقی ارزیابی می کنید؟

حجت الاسلام پارسانیا: وقتی که ما در مورد اهمیت فلسفه سیاسی بحث می کنیم، یک ابهام مفهومی داریم که مراد ما از فلسفه سیاسی چیست؟ چند تعریف می توان برای فلسفه سیاسی ارائه کرد که همه این تعریف ها به نحوی کاربرد هم دارند؛ گاه ما فلسفه سیاسی را مقابل علم سیاست قرار می دهیم و نحوه پرسش شما نیز کم و بیش موهم همین معنا است. گاه نیز فلسفه سیاسی به دو یا سه معنای دیگر به کار برده می شود.

آگاهی سیاسی، مفهوم عامی است که اظهارنظرهای انسان عامی، راجع به مسایل سیاسی، بیان های دینی در متون مقدس راجع به سیاست، نصایحی را که برخی از بزرگان معرفت اجمالاً گفته اند و آنچه را که الآن به عنوان یک رشته خاصی تحت عنوان علم سیاست در دانشگاه ها وجود دارد، این مفهوم عام شامل می شود. بخشی از این آگاهی به عنوان ساینس و علم سیاست معرفی می شود و بخشی از این آگاهی در تقابل با علم سیاست، به عنوان فلسفه سیاسی مطرح می شود. فلسفه سیاسی در این معنا غیر از علم سیاست است یعنی یک نوع آگاهی غیرعلمی است.

این نوع تفسیر در مورد فلسفه سیاسی که فلسفه را در مقابل علم قرار می دهد، حدود صد تا دویست سال سابقه دارد. فلسفه سیاسی در این کاربرد، معنای خودش را در حاشیه معنای جدید علم سیاست پیدا کرد، ابتدا علم سیاست معنای جدید خود را از نیمه دوم قرن نوزدهم تا قرن بیستم پیدا کرد و سپس به موازات آن، فلسفه سیاسی به عنوان دانشی که غیر از علم است، در برابر علم معرفی شد.

در غرب کلمه فیلاسوفی و ساینس تا نیمه دوم قرن بیستم به یک معنا به کار برده می شد، فیلاسوفی همان معنای علم را داشت، اما از نیمه دوم قرن بیستم این اصطلاحات تغییر پیدا کرد، و ساینس در معنای علم آزمون پذیر به کار برده شد و فیلاسوفی شامل معرفت هایی شد که از یک نظم و نظامی برخوردار بودند، اما تجربی نبودند. تفکیک میان علم و فلسفه، یک تفکیک جدیدی است و شاید آگوست گنت اولین کسی بود که از این تفکیک سخن گفت و برای آن نظریه ای ارائه داد. او برای هر کدام از این دو معرفت یک دوره تاریخی قایل شد، ساینس را پدیده جدیدی دانست که در مقطع بلوغ ذهن بشری بوجود آمد. او علم حقیقی را همین ساینس یعنی دانش آزمون پذیر می دانست. او فلسفه را یک مرحله مقدماتی و تمرینی می دانست. براساس تفسیر پوزیتیویستی از علم، علوم تجربی علم واقعی است و علم سیاست نیز، دانش تجربی درباره سیاست است و آگاهی ها و معرفت هایی که با حوزه تجربه ارتباط ندارند و از پایگاه حس برنمی خیزد و یا اینکه اگر از یک منشأ حسی هم برمی خیزند به گونه ای نیستند که در قلمرو حس اثبات و یا ابطال شوند، معرفت علمی نیستند. این تعریف از فلسفه و علم در طول تاریخ بشر سابقه نداشته و در واقع تعریف جدیدی بود؛ زیرا پیش از این، فلسفه را در دو معنا بکار می بردند: یکی، به معنای مطلق علم بود و این به معنای عام فلسفه بود و دیگری یک

علم خاص بود که درباره متافیزیک و درباره موجود از آن جهت که موجود است بحث می کرد.

اگر ما علم سیاست را به این معنا بگیریم که دانشِ آزمون پذیر است، دانشی که از بستر حس و تجربه برمی خیزد و یا دست کم به گونه ای حسی اثبات می شود، در این صورت علم سیاست غیر از فلسفه سیاسی خواهد بود. از این دیدگاه فلسفه سیاسی دانشی است که ذهن را مقداری برای شکل گیری علم سیاست ورزیده می کند.

معرفت علمی به لحاظ زمانی - از دیدگاه کنت - وقتی می آید که معرفت فلسفی برود و یقیناً داوری فلسفی کردن؛ یعنی با روش غیرتجربی در مورد مسایل سیاسی سخن گفتن، غیر از داوری علمی کردن است. کنت در آرزوی روزی بود که در مورد همه موضوعات فقط به صورت تجربی بحث کنیم و بقیه معرفت ها، از جمله معرفت فلسفی و معرفت دینی رخت بربندد، یعنی حداقل در عرصه شناخت و تبیین جهان، این معرفت ها رخت بربندند و معرفت علمی بیاید.

البته این گونه تفسیرهای پوزیتیویستی شدّت و ضعف هایی داشت: در برخی از مقاطع بگونه ای تفسیر می شد که بقیه حوزه های معرفتی را مهمل گویی می دانست، مثل حلقه وین، که در این حلقه، فلسفه سیاسی می شود مهمل گویی یعنی فلسفه سیاسی نه تنها علم نیست، بلکه فایده هم ندارد.

اگر ما مانند حلقه وین بیانديشم، فلسفه نوعی معرفت است که در حاشیه معرفت های علمی، در اثر یک سری مغالطات لفظی به وجود می آید، بر این مبنا فلسفه بسیار دست و پاگیر است. و فلسفه سیاسی نیز یک دانش دست و پا گیر است. اما بعد از حلقه وین به این مسئله توجه شده که اولاً معرفت، مختص به معرفت علمی نیست، ثانیاً معرفت های غیر علمی می توانند فایده هایی هم داشته باشند. لذا گزاره هایی که در قلمرو موضوعات و مسایل سیاسی به نحو غیر علمی گفته می شود، با آن که علم نیستند، در برخی موارد خیلی هم مفید هستند. برخی از این گزاره ها هنجاری است، یعنی باید و نباید دارد. گزاره های هنجاری و ارزشی درباره مسایل سیاسی در زندگی اجتماعی مورد نیاز است و فرهنگ بشر بدون این دسته از گزاره ها نمی تواند باشد، اما این گزاره ها علمی نیستند و فلسفه سیاسی راجع به مسایل هنجاری صحبت می کند و فایده هم دارد، ولی علم نیست، بلکه می تواند یک معرفت روش مند باشد و می تواند رویکرد انتقادی داشته باشد، ولی علم نیست.

این نوع تفکیک که فلسفه سیاسی مفید است، اما باید از حوزه علم سیاست تفکیک شود، در آثار وبر در کتاب «دانشمند و سیاستمدار» او هست و او به این تفکیک قایل است. او نمی گوید ما به فلسفه سیاسی نیاز نداریم

و نباید باشد، بلکه می گوید: در کرسی علم سیاست، بحث های باید و نباید و مسایلی که در قلمرو مسایل غیرعلمی است، نباید وجود داشته باشد و نباید پیرامون این موضوعات گفت و گو شود. بنابراین براساس تعریف پوزیتیویستی از علم، علم سیاست در مقابل فلسفه سیاسی قرار می گیرد، در تعریف پوزیتیویستی از علم، معرفت علمی نسبت به جهان ساینس است، و بر این اساس برخی درباره فلسفه سیاسی می گویند: علم نیست و مضر است و برخی دیگر می گویند: علم نیست، ولی مفید است، به عنوان مثال، ایدئولوژی است و ما نیاز به آن

داریم و یا حتی به نوعی برای زندگی انسان روشنایی بخش است، اما این روشنایی ناظر بر جهان خارج و تبیین علمی آن نیست. در این دیدگاه، معرفت علمی سیاسی هویت مستقلى از فلسفه سیاسی دارد؛ چه فلسفه سیاسی را در جای خودش مفید بدانند و چه ندانند. و بر این اساس اگر ربطی هم بین علم سیاست و فلسفه سیاسی باشد این است که فلسفه سیاسی نحوه استفاده از معرفت علمی را به شما می گوید و علقه و علاقه شما را به موضوعات علم سیاسی تعیین می کند، یعنی فلسفه سیاسی به شما می گوید که راجع به فلان موضوع بحث کن و هم چنین نتیجه علم سیاست را فلسفه سیاسی به خدمت می گیرد.

البته بحث هایی که در قلمرو فلسفه علم بوجود آمد، به تدریج نشان داد که ساینس و حوزه معرفت علمی؛ یعنی علم سیاست، به لحاظ ساختار درونی اش، مستقل از بخش های غیر علمی معرفت نمی باشد و علم سیاست از گزاره هایی که احیاناً بخشی از آنها به حوزه فلسفه سیاسی بازمی گردد، مستقل نیست. به عنوان مثال این مسئله در اندیشه پوپر راه پیدا کرد، که شما فرضیه های علمی تان را با روش علمی بدست نمی آورید؛ زیرا علم از نظر او دارای دو مقام است: یکی مقام داوری و دیگری مقام کشف. داور علمی روش تجربی دارد، اما در مقام نظریه پردازی و کشف شما فرضیه هایتان را از حوزه های مختلف معرفتی می توانید بگیرید، فرضیه های علمی حدس هایی هستند و حدس ها ریشه در فلسفه سیاسی نیست، بلکه قواعد علمی است و با روش علمی بحث می شود. معنای پوزیتیویستی از علم، این را نمی پذیرد که در مقام داوری چیزی غیر از روشی صرفاً علمی دخالت داشته باشد.

معنای دوم فلسفه سیاسی این است که فلسفه سیاسی همان علم سیاست است، فلسفه تا قبل از قرن نوزدهم، معنای علم را داشته است سوفیا، در یونان به معنای معرفت علمی بوده و لکن در یونان سوفیست ها یعنی عالمان، گرفتار شکاکیت شدند. و چون عالمان به شکاکیت گرفتار آمدند، آنچه که مصداق علم دانسته می شد، سر از شک و تردید درآورد. در حقیقت عالمان آبروی، علم را بردند. و در این فضا، سقراط خود را سوفیست نامید. بلکه خود را فیلاسوفیا، یعنی دوستدار علم نامید.

بنابراین فلسفه همان علم مفهومی و استدلالی است و این علم از روش و شیوه های خاص استفاده می کند. روش آن روش برهانی است که درصدد توصیف حقیقت است و با روش سایر آگاهی ها تفاوت دارد. کتاب شفای ابن سینا، دائره المعارفی از علوم مختلف است، نیمی از حجم این کتاب عظیم، به مباحث و منطق یعنی به روش معارف مختلف و از جمله به روش معرفت علمی می پردازد. او حتی روش تولید خطا را نیز به صورت سیستماتیک و سازمان یافته بیان می کند.

فلسفه هنگامی که به معنای علم برهانی به کار برده می شود همه علوم نظری و عملی را شامل می شود. و بر این اساس به متافیزیک (فلسفه اولی) علوم ریاضی، فلسفه ریاضی، علوم طبیعی، فلسفه طبیعی، گفته می شود، و بر همین قیاس علوم سیاسی و اجتماعی، فلسفه اجتماعی و یا سیاسی هم به کار می رود.

شما هنگامی که به تقسیم بندی علوم ارسطو، فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر الدین طوسی مراجعه می کنید، فلسفه سیاسی در تعریف آنان، همان علم برهانی سیاست است، یعنی دانش روش مند برهانی است که پیرامون موضوعات اجتماعی و سیاسی بحث می کند، و این دانش مقید به تجربی بودن نیست. هر چند که به حسب نیاز از تجربه و حس نیز استفاده می کند. ارسطو در کتاب سیاست خود بسیاری از شواهد تجربی را برای تأیید و اثبات نظر خود نشان می دهد. بخشی از تدبیر مدن فارابی که عهده دار بیان تحولات جوامع از یک نوع نظام سیاسی به نظام دیگر است، ناگزیر از معرفت حسی و تجربی استفاده می کند، و لکن برخی از مفاهیم سیاسی دیگر نظیر فضیلت عدالت، حقیقت، و هم چنین مفاهیم هنجاری و ارزشی که در قلمرو فلسفه سیاسی و اجتماعی به کار می روند، تنها با ابزار عقل نظری و عقل عملی شناخته می شوند.

فارابی علاوه بر آن که از عقل نظری و عملی برای گسترش فلسفه سیاسی استفاده می کند، از عقل مستفاد و عقل قدسی نیز سخن می گوید، او حضور و وجود این عقل را در مباحث متافیزیک و علم النفس اثبات می کند، عقل مستفاد و عقل قدسی حاصل ارتباط وجودی و شهودی پیامبران و ائمه معصومین و اولیاء الهی با عقل فعال

است. او سخن دینی و الهی زندگی زیست را نتیجه حضور این معنای از عقل می داند و به همین دلیل پیامبر و امام راسان و سنت گذار می داند.

حضور عقل مستفاد و وحی، در قلمرو فلسفه و علم سیاسی جهان اسلام، منبع معرفتی دیگری به اسم نقل را نیز به دنبال می آورد، و به این ترتیب فلسفه سیاسی در جهان اسلام، علم سیاستی خواهد بود که با استفاده از نقل، عقل نظری و عملی و هم چنین عقل تجربی و ابزاری ابعاد مختلف زندگی سیاسی را توصیف، تبیین نموده، و هنجارها و ارزش های آن را در معرض نقادی و ارزیابی علمی قرار می دهد، و در این تعریف فقه سیاسی بخش هنجاری و انتقادی این علم را پوشش می دهد.

برای فلسفه سیاسی علاوه بر معنای پوزیتیویستی و معنایی که در تاریخ اندیشه اجتماعی دنیای اسلام صورت گرفت که مترادف فلسفه با علم را ترسیم می کند دو معنای سوم و چهارم می تواند وجود داشته باشد، معنای سوم بر این اساس شکل می گیرد که فلسفه در معنای متافیزیک به کار برده می شود، توضیح این است که اگر فلسفه به معنای علم برهانی باشد، علم برهانی براساس موضوع خود به اقسامی تقسیم می شود. و یکی از اقسام مهم متافیزیک یا فلسفه اولی است، متافیزیک یا فلسفه اولی، علمی است که درباره احکام موجودی خاصی نظیر موجود طبیعی یا موجود ریاضی بحث نمی کند، بلکه درباره احکام موجود از آن جهت که موجود است یعنی درباره احکام کلی موجودات بحث می کند، و به همین دلیل به فلسفه اولی، فلسفه کلی یعنی علم کلی نیز می گویند و دیگر علوم را نیز علوم جزئی می خوانند.

فلسفه به معنای خاص یا متافیزیک به دلیل این که به احکام اصل وجود می پردازد، بسیاری از مبادی سایر علوم را تأمین می کند و فلسفه سیاسی و علم سیاست به عنوان یک علم جزئی نیز در اصل موضوع خود و در مبادی معرفتی خود، نیازمند به متافیزیک است، متافیزیک اصل وجود وحی، وجود عقل وجود انسان و مجرد آن، و هم چنین مادی و یا مجرد بودن سعادت انسان را تأمین می کند، و فلسفه سیاسی با استفاده از این مبادی مسیر علمی خود را طی می کند.

اگر متافیزیک، اصل حقیقت را انکار نماید، و یا واقعیت را به امور مادی محدود و مقید گرداند، یا مبادی انتولوژیک و هستی شناختی، شناخت عقلی و وحیانی را تأمین نکند، فلسفه سیاسی، به محدوده یک علم صرفاً تجربی - حسی تقلیل پیدا کرده و یا آن که براساس نفی هرگونه حقیقتی که فراسوی قدرت و اراده انسانی باشد. نظیر رویکردهای پسامدرن، نقش یک بدیل کاذب برای متافیزیک و دین را پیدا می کند.

بنابراین همواره فلسفه به معنای خاص در سرنوشت دانش و فلسفه سیاسی اثری تعیین کننده دارد، به این حصّه و بخش از فلسفه و متافیزیک نیز که در اضافه و نسبت با علم سیاست تعین پیدا می کند، نیز فلسفه سیاسی می توان گفت،

فلسفه سیاسی در این معنا در حقیقت، نوعی فلسفه مضاف است، زیرا فلسفه مضاف بخشی از فلسفه به معنای خاص است که در تأمین مبادی یکی از علوم جزئی به کار می آید.

هر علمی از علوم جزئی به حصه ای خاص از متافیزیک اعتماد می کند و حصص و بخشهای مختلف فلسفه به همین اعتبار به صورت فلسفه های مضاف متعین می گردند، بنابراین هر یک از علوم جزئی فلسفه مضاف خود را دارد. و تدبیر مدن یا علم سیاست نیز، از فلسفه مضاف مربوط به خود بهره مند می گرداند.

فارابی در سیاست مدنی، بسیاری از مباحث متافیزیک را که جزء فلسفه به معنای خاص هستند، پیش از ورود به مسائل خاصی علم تدبیر مدن بیان می کند. مانند اصل وجود خداوند، و یا عالم عقول و یا مجرد نفس انسانی

و معنای سعادت آدمی.

اگر متافیزیک اصل وجود خداوند، وحی و مانند آن را اثبات کند، بسیاری از مباحث علم سیاست و فلسفه سیاسی به معنای دوم آن مسیر و سرنوشتی خاص پیدا می کند زیرا بر این اساس هم جامعه آرمانی و هنجارها و ارزش های مربوط به آن شکل دینی پیدا می کند و هم مباحث انتقادی علم سیاست ابعاد و مبانی خاص خود را می یابد. پس معنای سوم فلسفه سیاسی ناظر به نوعی فلسفه مضاف است، باید توجه داشت که به رسمیت شناختن فلسفه سیاسی به این معنا در صورتی ممکن است که برای متافیزیک ارزش معرفت شناختی قائل باشیم.

جهان اسلام و متفکرین مسلمان به دلیل این که متافیزیک را نیز دانشی علمی می دانند، برای فلسفه های مضاف ارزشی ویژه باید قائل باشند، و فلسفه سیاسی به این معنا را نیز محترم بشمارند. آنان می توانند بخش هایی از حکمت مشاء حکمت اشراق و یا حکمت متعالیه، را که مبادی و اصول موضوعه دانش سیاسی را تأمین می کند، به طور ویژه و مستقل بازخوانی نمایند. و این مجموعه را به عنوان مقدمه و درآمدی برای مباحث علم سیاست مورد نظر خود قرار دهند، و این مباحث مقدماتی را نیز فلسفه سیاسی به معنای سوم آن بنامند. برای فلسفه سیاسی معنای چهارمی نیز می توان در نظر گرفت.

فلسفه سیاسی در معنای چهارم به معنای نوعی روش شناسی بنیادین است، و مرادف با روش به کار برده می شود و از آن با عنوان فلسفه علم سیاست نیز یاد می شود. تفاوت این معنا با معانی سه گانه قبل در این است که فلسفه سیاسی در معانی سابق خود، همواره به عنوان یک علم درجه اول به کار برده می شود.

فلسفه سیاسی در معنای نخست که مورد استعمال پوزیتیویست ها بود نوعی معرفت عقلی برای تبیین مسائل سیاسی جهان بود و البته این نوع از معرفت از آن دیدگاه فاقد اعتبار علمی نیز بود، فلسفه سیاسی در معنای دوم، بخشی از دانش برهانی است که به موضوعات سیاسی می پردازد. و فلسفه سیاسی در معنای سوم بخشی از متافیزیک است.

علوم درجه اول علوم هستند که به جهان واقع می پردازند و بر این اساس متافیزیک نیز علمی درجه اول است زیرا متافیزیک نیز احکام موجود از آن جهت که موجودات می پردازند، علم درجه دوم، علمی است که درباره سایر علوم به بحث می پردازد، و علمی که به روش شکل گیری علم سیاست و روش پدید آمدن نظریه های این علم می پردازد درباره علم سیاست و درباره نسبتی بحث می کند که این علم با مبادی هستی شناختی، معرفت شناختی، و حتی زمینه های اجتماعی و تاریخی خود دارد. بنابراین موضوع این دانش پدیده های عینی و یا سیاسی نیست. بلکه موضوع آن علم به پدیده های سیاسی است در این علم، هرگز مانند فلسفه مضاف، درباره صحت و سقم مبادی فلسفی علم سیاست بحث نمی شود بلکه از تأثیری بحث می شود که هر دسته از مبادی با صرف نظر از درستی و کذب خود بر دانش سیاسی می گذراند، در فلسفه به معنای روش هرگز از این مسأله بحث نمی شود که آیا حقیقت انسان مجرد یا مادی است. و یا از این بحث نمی شود که وجود به دو قسم حقیقی و اعتباری تقسیم می شود. این علم درباره مسائل سیاسی نیز بحث نمی کند، این علم در این باره بحث می کند که هر یک مبادی فلسفی مختلف چه نوعی از دانش و معرفت سیاسی را به دنبال می آورند.

گزاره هایی که در این علم مطرح می شوند از نوع گزاره های شرطیه هستند و مدار صدق و کذب گزاره های شرطیه نحوه ربط موضوع و محمول در مقدم و یا تالی نیست، بلکه نحوه ارتباط و پیوند مقدم و تالی است.

نکته مهمی که باید به آن توجه داشت، که فلسفه سیاسی هنگامی در معنای چهارم یعنی به معنای روش شناسی به کار برده می شود، با آن که در قیاس با علم سیاست یک علم درجه دوم است، به عنوان یک علم مستقل از مبادی و اصول موضوعه مربوط به خود بهره می برد، و به همین دلیل کسانی که به روش شناسی بنیادین علم سیاست می پردازند. به تناسب مبادی هستی شناختی و معرفت شناختی خود، در این علم موضع می گیرند و به دآوری درباره چگونگی ربط و پیوند، دانش سیاسی با زمینه های فلسفی، معرفتی و اجتماعی آن می پردازند.

پوزیتیویستها همان گونه که فلسفه سیاسی به معنای فلسفه مضاف را به رسمیت نمی شناسد، برای معنای چهارم فلسفه سیاسی نیز نقش و جایگاهی قائل نمی توانند باشند، آنان معرفت علمی را مستقل از معرفت فلسفی می دانند و علمی را که پیوند این دو حوزه را جستجو کند، به رسمیت نمی شناسند و یا چندان مهم نمی دانند. از نظر آنان معرفت به لحاظ ساختار درونی خود بلکه به لحاظ تحقق عینی خود، تنها به برخی از شرایط تاریخی و اجتماعی وابسته است، و به همین دلیل ورود پوزیتیویست ها به قلمرو فلسفه علم سیاست و روش شناسی این علم، بیشتر برای نفی تاثیرگذاری متافیزیک به قلمرو علم سیاست است. رویکردهای پسامدرن نیز با آن که تاثیر مبادی متافیزیکی یا معرفت شناختی را در حوزه علم سیاست می پذیرند به دلیل این که برای معرفت فلسفی ارزش جهان شناختی و علمی قائل نیستند و این معرفت را به دیگر حوزه های حیات و زندگی انسان نظیر قدرت، اراده، و عمل اجتماعی تقلیل می دهند کار فلسفه علم سیاست، را به کاوش در زمینه های انسانی و اجتماعی معرفت سیاسی محدود و مقید می گردانند.

خوشبختانه در سال های اخیر برخی از طلاب حوزه علمیه که در قلمرو علم و فلسفه سیاسی کار می کنند. به دو معنای اخیر فلسفه سیاسی پرداخته اند. برخی از نشست ها در قم پیرامون وجوه سیاسی حکمت متعالیه، شکل گرفت، این نشست ها به دنبال آن است. بخشی از فلسفه صدرایی را که مبادی متافیزیکی علم سیاست را تأمین می کند شناسایی شود.

فلسفه به معنای روش نیز کم و بیش جایگاه خود را در مطالعات سیاسی حوزوی پیدا می کند و لکن آفت این دسته مباحث در این است که روش شناسی و فلسفه علم سیاست نیز براساس مبادی معرفت شناختی مدرن و یا پسامدرن شکل گیرد. زیرا در این صورت نیز فلسفه سیاسی جهان اسلام و فقه سیاسی شیعه به گونه ای قرائت خواهد شد که ابعاد وحیانی و متافیزیکی آن به زمینه های صرفاً تاریخی - فرهنگی و اجتماعی تقلیل پیدا خواهد کرد.

حجت الاسلام خسروپناه: اصطلاح علوم سیاسی، مجموعه دروس و دانش های سیاسی است که در قدیم به نام سیاست مدن - که شاخه ای از حکمت عملی بود - و امروزه به عنوان علوم سیاسی شناخته و مطرح می شود. هرچند بریتانیایی ها اغلب تمایلی برای استفاده از اصطلاح علوم سیاسی ندارند، اما مدرسه اقتصاد لندن در سال 1895 با عنوان مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی گشایش یافت، که آنها تمایلی جهت استفاده از واژه علوم سیاسی را نداشتند، بنابراین دانشگاه های بریتانیایی در سراسر قرن بیستم از بکاربردن چنین عنوانی دوری می کردند و عناوینی؛ مانند حکومت، سیاست، اندیشه و نهادهای سیاسی، سیاست و روابط بین الملل را به جای واژه علوم سیاسی مطرح می کردند. اگر از این بحث بگذریم، به هر حال علوم مختلفی هست که در عرصه سیاست وارد شده، که یکی از آنها واژه علم سیاست است، و نظریه پردازان تعریف های مختلفی را برای علم سیاست گفته اند، که بعضی از تعریف ها وصفی است، بعضی تجویزی و برخی مختلط میان توصیفی و هنجاری است. مثلاً سیاست

را علم فرمان روایی بر کشورها دانسته اند. سیاست را فن و عمل فرمانروایی بر جوامع انسانی معرفی کرده اند و سیاست را عبارت از مطالعه قدرت و نفوذ دانسته اند. بعضی افراد هم علم سیاست را تحلیل و بررسی جنبه های سیاسی پدیده های اجتماعی معرفی کرده اند و خلاصه این که عده ای، علم سیاست را دانشی دانسته اند که پدیده ها و روندهای سیاسی موجود، سازمان ها و گروه های جویای قدرت و روابط شهروندان و گروه های گوناگون با دولت و روابط دولت با دیگر دولت ها و سازمان بین المللی را مطالعه می کند. علم سیاست بیشتر درصدد کشف روابط بین پدیده ها و رفتارهای سیاسی است و عمدتاً از روش تجربی هم استفاده می کند، که اگر این روش در حوزه نهادهای سیاسی جامعه باشد، از آن تعبیر به جامعه شناسی سیاسی می کنند. اصطلاح جامعه شناسی سیاسی که نسبتاً دانش نوپایی است به بررسی محیط اجتماعی سیاست می پردازد. به عبارت دیگر، بررسی تأثیرات جامعه، اعم از حوزه روابط تولیدی و اقتصادی، لایه های اجتماعی و فرهنگ، فرآیند و رفتار سیاسی، همه، جوهر جامعه شناسی سیاسی به شمار می رود. به عنوان مثال در وضعیت کنونی جامعه ما، بحث احزاب، تشکل ها و نیز رابطه ای که احزاب و تشکل ها با دولت دارند، مباحث روشنفکران، روحانیون، ارتش، زنان و دانشجویان، موضوعات اصلی جامعه شناسی سیاسی هستند و نوع رابطه و تعامل سیاسی که میان این نهادهای اجتماعی صورت می گیرد از آن تعبیر به جامعه شناسی سیاسی می کنند، لذا هم جامعه شناسی سیاسی و هم علم سیاست از روش تجربی بهره می برند، هرچند طبیعتاً همه این دانش های تجربی، متأثر از یک سری مبانی فلسفی و مبانی غیرتجربی هستند.

دانش دیگری که در علوم سیاسی از آن یاد می شود، فقه و حقوق سیاسی و دانش دیگر به نام اخلاق سیاسی است، که این دو، مجموعه دانش های هنجاری سیاسی اند. اصطلاحاً در فقه و حقوق سیاسی به مباحث حقوقی و فقهی پرداخته می شود که به رفتار دولت ها و مردم ارتباط دارد، مثل حقوق اساسی و حقوق بین الملل، یا در اخلاق سیاسی به مجموعه بایدها و نبایدهای اخلاقی پرداخته می شود که مربوط به روابط سیاسی دولت و مردم است. در کنار این دانش ها که همه زیرمجموعه علوم سیاسی بشمار می روند، دانش دیگری هست به نام فلسفه سیاسی که موضوع و محل بحث ماست و نیز کلام سیاسی که در این بین، فلسفه سیاسی و کلام سیاسی خیلی به هم نزدیک هستند. البته تفاوتی هم دارند، فلسفه سیاسی، تفکر منظم و منتظم درباره غرض و غایت حکومت و یا تنقیح مناط و تحلیل مفاهیم سیاسی است که به صورت انتزاعی ارائه می شود. در گذشته فلسفه سیاسی اغلب دربردارنده دوتا مشغله و دوتا غرض بود: از یک طرف توزیع چگونگی عملکرد حکومت ها و چگونگی نشأت گرفتن حکومت ها و از طرف دیگر، اظهار در باب اینکه هدف حکومت چیست؟ در واقع مشروعیت حکومت و اهداف حکومت دو دغدغه فلسفه سیاسی است. حال آیا فلسفه سیاسی فقط بخش تجویزی و هنجاری دارد یا توصیفی هم دارد و یا هر دو است؟ که در اینجا محل بحث است. بعضی ها می گویند: بحث های توصیفی هم در فلسفه سیاسی مطرح است. مثلاً ماهیت دولت چیست؟ ماهیت حکومت چیست؟ بحث های هنجاری هم دارد؛ مانند اینکه چرا باید از حکومت اطاعت کرد؟ بایستگی اطاعت پذیری مردم از حکومت را مورد توجه و بحث قرار می دهند.

مسئله مصلحت و خیر عامه مردم در جامعه، یکی از موضوعات فلسفه سیاسی است. بحث عدالت در برابری یا نابرابری، بحث آزادی و اینکه آیا آزادی خیرخصوصی است و یا خیرعمومی، ضرورت آزادی، نسبت آزادی با اهداف حکومت و بحث قدرت، از بحث های مهم فلسفه سیاسی هستند. به نظر من کلام سیاسی هم به این بحث ها می پردازد؛ یعنی مسایل فلسفه سیاسی با کلام سیاسی از این جهت فرقی ندارد، همانطوری که، یکسری مباحث

پیرامون مشروعیت حکومت، غایت حکومت و دولت در فلسفه سیاسی مطرح است، همان مبحث ها در کلام سیاسی هم مطرح است، اما با این تفاوت که در فلسفه سیاسی، روش ها، عقلی - انتزاعی است، ولی در کلام سیاسی از آموزه های وحیانی استفاده می کند؛ یعنی پرسش های فلسفه سیاست در کلام سیاسی از طریق وحی الهی پاسخ داده می شود و از آن سرچشمه می گیرد، اما در فلسفه سیاسی از روش عقلی استفاده می شود.

البته در پاسخ به این پرسش ها می توان از روش عقلی و نقلی، هر دو استفاده کرد؛ یعنی نوعی ترکیب، میان فلسفه سیاسی و کلام سیاسی ایجاد کرد. مواردی که ذکر کردیم حوزه دانش های سیاسی بود، که از این میان این دانش های سیاسی، نظریه سیاسی، تئوری سیاسی و نیز اندیشه سیاسی به دست می آید؛ یعنی وقتی می گوئیم خواجه نصیرالدین طوسی اندیشه سیاسی داشت، یا مثلاً امام خمینی (ره) اندیشه سیاسی داشت، پس حتماً باید یک فقه سیاسی یا فلسفه سیاسی و یا هر دو را داشته باشد تا بگوئیم که این اندیشه سیاسی را دارد. اندیشه سیاسی حتماً بعد از فضای یک دانش و یا چنددانش سیاسی بدست می آید، لذا اندیشه سیاسی را نباید جزو دانش های سیاسی قرارداد، یا مثلاً اصطلاح تحلیل سیاسی را جزو دانش سیاسی به حساب آورد؛ زیرا در تحلیل سیاسی بعد از اینکه شخص در حادثه خاصی با اطلاعات و اخبار دقیقی روبرو شود، می تواند آن حادثه را تحلیل سیاسی بکند. البته از تحلیل سیاسی در دانش سیاسی هم استفاده می شود، اما تحلیل سیاسی، دانش سیاسی نیست. حال که ما دسته بندی دانش های سیاسی را بیان کردیم، روشن می شود که فلسفه سیاسی یکی از زیربنایی ترین دانش های سیاسی است یعنی اگر بخواهیم یک نظام ساختاری برای دانش های سیاسی ارائه بدهیم، به نظر من فلسفه سیاسی جزو قاعده این هرم قرارداد؛ یعنی مبنای دانش های سیاسی، فلسفه سیاسی است؛ زیرا تا زمانی که شما تعریفی از این دولت و حکومت نداشته باشید و تا ضرورت حکومت روشن نشود و تا مشروعیت فلسفی حکومت و دولت روشن نشود و تا از میان انواع حکومت ها ترجیح یک مدل بر مدل های دیگر مطرح نشود و تا نسبت قدرت و آزادی مردم بیان نشود، اصلاً نوبت به این نمی رسد که شما بگوئید می خواهیم رابطه قدرت و آزادی را توصیف کنیم و نظریه ای را در باب علم سیاست کشف کنیم و یا اینکه یک سری بایدها و نبایدهایی را به عنوان فقه سیاسی و یا اخلاق سیاسی مطرح کنیم؛ زیرا مبنا فلسفه سیاسی است.

به تعبیر دیگر، همان طوری که فلسفه معرفت و فلسفه هستی زیربناست، در مباحث فلسفی هم فلسفه سیاسی زیربناست، لذا اگر می خواهیم تحولی در علم سیاست داشته باشیم، باید قبل از هر چیزی اول تحولی در فلسفه سیاسی داشته باشیم. البته فلسفه سیاسی هم خودش مبتنی بر فلسفه معرفت و فلسفه هستی است و مبتنی بر فلسفه انسان است. و به نظر من پرسش هایی که در فلسفه سیاسی مطرح است، پاسخ آنها مبتنی است بر رویکردی که ما در فلسفه معرفت، فلسفه هستی و فلسفه انسان پیدا می کنیم.

حجت الاسلام لک زایی: در مورد اهمیت فلسفه سیاسی و جایگاهی که این علم در میان دانش های سیاسی دارد، از ابعاد مختلف و گوناگونی می توان بحث و گفت و گو کرد. بنابراین، می توان این گونه وارد بحث شد که برخی از دانش ها مخاطب محلی دارند، برخی مخاطب منطقه ای و برخی دیگر مخاطب جهانی. به عنوان مثال، وقتی ما از فقه صحبت می کنیم، مخاطب ما در فقه کسی است که اسلام آورده و مسلمان شده است؛ زیرا در فقه، ما با مکلف مسلمان صحبت می کنیم. البته علم فقه اهمیت بسیار زیادی دارد؛ ولی به لحاظ گستره مخاطب، می گوئیم که مخاطبش انسان است، به شرط این که اسلام آورده باشد. ما در فقه شیعه با مسلمان شیعه سروکار داریم. در کلام هم همین طور؛ یعنی کلام، دانشی است که مخاطب آن، مخاطب خاصی است، اما فلسفه، دانشی است که مخاطبش، مخاطب جهانی است؛ یعنی انسان ها با همه سلیقه ها، علاقه ها، اعتقادات

اندیشه‌ها، انگیزه‌ها و گرایش‌ها، مخاطبِ فلسفه و نیز فلسفه سیاسی هستند؛ یعنی اگر ما می‌خواهیم اندیشه سیاسی اسلام را در میان مسلمانان گسترش دهیم، همه دانش‌های آن؛ مانند فقه سیاسی، کلام سیاسی و تفسیر سیاسی قرآن، دانش‌های درون دینی هستند. اما اگر بخواهیم اندیشه سیاسی اسلام را در گستره جهانی ارائه کنیم، اینجا از دانشی به نام فلسفه سیاسی بهره می‌بریم. البته در این قسمت، اخلاق سیاسی هم به ما کمک می‌کند؛ زیرا اگر ما از یک منظر کلان به اخلاق نگاه کنیم، خواهیم دید که اخلاق سیاسی هم زیر مجموعه فلسفه سیاسی است و از این منظر، قابل تعریف است. در واقع اخلاق سیاسی در گرایش‌های فلسفه سیاسی جای دارد، اگر بخواهیم اهمیت و جایگاه فلسفه سیاسی را در میان دانش‌های سیاسی دیگر تبیین بکنیم، آن جایگاه، ابعاد وجودی انسان است؛ یعنی اگر انسان بُعد عقلی، بعد قلبی و بعد احساسی و رفتاری دارد، فلسفه سیاسی، متکفل پاسخگویی به این بُعد عقلی و غیره انسان است؛ زیرا پایه بُعد عقلی، بُعد قلبی و رفتاری است، در حالی که در دانشی مثل اخلاق، پاسخ‌گویی آن بُعد قلبی و گرایشی انسان و در دانشی مانند فقه، پاسخ‌دهنده آن بُعد رفتاری انسان است.

نکته سوم این است، که اهمیت جایگاه فلسفه سیاسی مربوط می‌شود به غایات و اهدافی که فلسفه سیاسی به دنبال تبیین آنهاست؛ زیرا با توجه به این که موضوع فلسفه سیاسی، تبیین غایت زندگی سیاسی و نیز تبیین بهترین سامان سیاسی برای تأمین غایت زندگی سیاسی است، از این رو به نظر می‌رسد که نسبت به دیگر شاخه‌های دانش سیاسی، جایگاه قابل توجهی داشته باشد. در واقع، شاخه‌های دیگر دانش‌های سیاسی می‌خواهند در جهت تحقق آن هدف و غایتی که فلسفه سیاسی برای زندگی سیاسی تعیین می‌کند حرکت کنند، لذا بحث سعادت و خیر به عنوان غایت زندگی سیاسی در دستور کار فلسفه سیاسی است و فلسفه سیاسی می‌خواهد این غایت را تبیین کند، خیر سیاسی و سعادت را تبیین کند، راه‌های رسیدن به این سعادت را تبیین کند. نکته چهارم این است که فلسفه سیاسی عهده دار ارائه یک مجموعه منظم، منسجم و روشمند از تمام عناصر و مؤلفه‌های سیاسی در قالب یک مکتب است. در نگاه فیلسوف سیاسی، هم مردم و امت، هم رهبران و کارگزاران و هم خود نظام سیاسی دیده می‌شوند. و لذا از این منظر ما می‌توانیم فارابی را مثال بزنیم که هم درباره رئیس فاضل، هم درباره امت فاضل و هم در مورد مدینه فاضله و جهان بینی امت فاضله که همان آراء اهل مدینه فاضله است، صحبت می‌کند. بنابراین، در یک جمع بندی ما می‌توانیم بگوییم که فلسفه سیاسی به اعتبار اینکه هم به انواع نظام‌های سیاسی می‌پردازد، هم به غایت نظام سیاسی و تفکیک نظام‌های سیاسی از یکدیگر براساس غایت توجه دارد، هم به کارگزاران سیاسی می‌پردازد و هم به جهان بینی و آراء مطرح در نظام‌های سیاسی، لذا از یک اهمیت بنیادین برخوردار است. امروز فلسفه سیاسی، اهمیت جدیدتری نیز دارد و آن این است که اگر ما می‌خواهیم از منظر جمهوری اسلامی و نظام اسلامی به مکتب اسلام و به نقد و بررسی فلسفه‌های سیاسی رقیب، مانند فلسفه سیاسی لیبرالیسم بپردازیم، شاید بهترین راه و تنهاترین راه، نقد و بررسی از منظر فلسفه سیاسی اسلام باشد؛ یعنی ما باید فلسفه سیاسی خودمان را ارائه بدهیم و با همین ترویجی که می‌کنیم بعد از اینکه فلسفه سیاسی خودمان را ارائه کردیم فلسفه سیاسی رقبا را هم نقد کنیم.

فلسفه سیاسی در حوزه علمیه قم در چه وضعیتی است؟

حجت الاسلام پارسانیا: با تعریف پوزیتیویستی از علم، در حوزه‌های علمیه، علم سیاست نداریم، بلکه فلسفه سیاسی داریم. یا چیزی از نوع فلسفه سیاسی داریم؛ یعنی فقه سیاسی ما علم سیاست نیست، بلکه در قلمرو

فلسفه سیاسی است؛ زیرا گفت و گوهایی است که نوعی عقلانیت در درون آنها وجود دارد، بخشی از مباحثی که در حوزه های علمیه پیرامون امور سیاسی بیان می شود ممکن است هنجاری باشد، مانند آنچه در حوزه فقه سیاسی جای می گیرد و بخشی دیگری از آن ممکن است بحث های هنجاری نباشد، بلکه نوعی از بحث هایی باشد که در تدبیر مُدُن مطرح می شود. این مباحث تبیین هایی را انجام می دهند. اما این تبیین ها علمی نیست، بلکه بحث های عقلی و تبیین های عقلی، راجع به پدیده های اجتماعی هستند مثل اینکه سعادت انسان چیست؟ یا جامعه چه ارتباطی با سعادت انسان دارد؟ عدالت چیست؟ آزادی چیست؟ حدود آزادی و عدالت چگونه باید باشد؟ و یا چگونه نباید باشد؟ البته باشد یا نباشد به بحث های هنجاری ملحق می شود. مفهوم عدالت، مفهوم آزادی، مفاهیم انتزاعیِ تئوریک هستند، که بحث کردن در مورد آن ها در حوزه مباحثی است که علم سیاست نیستند، مگر اینکه گزاره ها در این حوزه به گونه ای بیان شوند که آزمون پذیر باشند. وقتی گزاره هایی مطرح می شود که آزمون پذیر نیست، اینها به فلسفه سیاسی بازمی گردد. و بخش قابل توجهی از مباحث حوزه های علمیه به این قلمرو بازمی گردد.

بنابراین برداشت از علم سیاست، هم مباحث فقه سیاسی ما ذیل پوشش فلسفه سیاسی قرار می گیرد، و هم نوع مباحثی را که متفکرین حوزوی برای تبیین مسایل سیاسی دارند و غیرفقهی است، به عنوان مثال، کارهایی را که شهید مطهری و علامه طباطبایی در زمینه مسایل اجتماعی دارند؛ براساس تعریف پوزیتیویستی از علم سیاست و یا علم اجتماعی مباحثی غیر علمی هستند و لذا برخی از کسانی که در این چارچوب می اندیشند، کارهای شهید مطهری و علامه طباطبایی راجع به مسایل اجتماعی را از نوع فلسفه اجتماعی می دانند نه علم اجتماعی.

البته ما در جای خود این بحث را باید دنبال کنیم که آیا اصلاً نظام معرفتی حوزوی این نوع تعریف از علم و علم سیاست را برمی تابد و یا اینکه براساس تعریفی که علم در نظام حوزوی دارد مسایل به گونه ای دیگر باید مطرح شود.

به هر حال با نگاه پوزیتیویستی به علم کار حوزه های علمیه از آن جهت که حوزه علمیه هستند، علم سیاست نیست، البته در این نگاه، حوزه علمیه یک مجموعه تأثیرگذار در تولید فلسفه سیاسی و آگاهی و دانش سیاسی جامعه است و به همین دلیل یک سوژه و موضوع خوبی برای علم سیاست است؛ یعنی علم سیاست باید آگاهی سیاسی حوزه علمیه، فقه سیاسی حوزه علمیه، اندیشه سیاسی حوزه علمیه، فلسفه سیاسی حوزه علمیه را موضوع کار سیاسی خودش قرار بدهد و ببیند که این آگاهی در صورت حضور در عرصه سیاست چه تأثیراتی می گذارد و یا حتی بیاید و در خدمت فلسفه سیاسی حوزه علمیه قرار بگیرد، یعنی این ایدئولوژی سیاسی و این هنجارهای سیاسی برای این که به مقصود خود برسد، باید از علم سیاست استفاده نماید. دراین دیدگاه علم سیاست یک نقش ابزاری دارد و به آرمان های سیاسی حوزه های علمیه می تواند کمک کند.

علم سیاست با تعریف پوزیتیویستی آن همواره آمادگی خود را برای کمک به فلسفه های سیاسی به بیانی که گذشت اعلان می کند، اما فلسفه های سیاسی به نحوی یکسان نمی توانند از علم سیاست استفاده کنند. فیلسوف سیاسی اگر تعریف مدرن و تجربی علم و علم سیاست را به رسمیت شناخته باشد. برای بسط آرمانهای دنیوی خود این علم را معین خود می بیند و لکن اگر فیلسوف سیاسی به این تعریف از علم تسلیم نشده باشد و گزاره های هنجاری و یا غیر تجربی خود را علمی بداند و یا آن که اگر فیلسوف سیاسی با رویکردی اساطیری با هر نوع معرفت علمی سر ناسازگاری داشته باشد. علم سیاست فلسفه سیاسی او را به چالش می کشاند.

پس این نوع تعریف از علم سیاست ممکن است؛ فلسفه سیاسی را هم به چالش بکشاند و چه بسا که با برخی از ایده هایی که ما در فلسفه سیاسی و دانش سیاسی در حوزه ها داریم، چالش داشته باشد و البته اگر حوزویان بپذیرند که معرفت خودشان، علم سیاست نیست و بیایند آن وقت خیلی از چالش ها ضعیف تر و کم رنگ تر می شود. حوزویان برای پذیرفتن این موضوع باید از یکسری مبانی خودشان عدول کنند و بلکه باید هویت جدیدی پیدا کنند تا با این معنای جدید از علم، زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند.

نکته دیگر آنکه واقعیت این است که، فلسفه سیاسی در حوزه، به همکاریهایی که برای علم سیاست و فلسفه سیاسی طرح شد. چندان تن در نمی دهد و مخصوصاً در برابر ابژه و موضوع شدن نسبت به نظریه های علمی مدرن مقاومت کرده و گاه چالش هایی را نیز ایجاد می کند، این مقاومت و چالش را دوستانی که از منظر علم مدرن به اندیشه و فلسفه سیاسی در حوزه های علمی می نگرند، احساس می کنند، و گاه نیز از آن به عنوان یک آسیب یاد می کند.

از دیدگاه و نگاه پوزیتیویستی به علم، فلسفه سیاسی می تواند با توصیه های خود عالمان را در انتخاب و گزینش موضوعات علمی کمک و یا حمایت کند. و نیز می تواند از داده های علمی برای وصول به آرمان ها و یا گسترش هنجارهای مورد نظر خود کمک گیرد، و همچنین می تواند به نظریات علمی در مقام گردآوری یاری رساند، و لکن این توانایی ها برای فلسفه های سیاسی الزامی نیست، یعنی تنها برخی از فلسفه های سیاسی از این توانایی ها برخوردارند، و برخی از فلسفه های سیاسی هنجارهایی علم ستیز داشته و با رویکرد تکلیف گرای خود، زمینه استفاده از داده های علمی را نیز کور می کنند. یا آن که راه را بر خردورزی و نظریه پردازی فرو می بندند. چالش فلسفه سیاسی حوزه، با علم مدرن اگر براساس تعریف پوزیتیویستی انجام شود در قالب تحلیل فوق می تواند انجام شود و همه آنچه تاکنون در پاسخ از پرسش اول و دوم شما بیان شد، براساس رویکرد پوزیتیویستی به معرفت علمی و علم سیاست، و فلسفه سیاسی بود.

چالش فلسفه سیاسی حوزوی با علم مدرن سیاست را از منظر دیگری خارج از منظر پوزیتیویستی علم سیاست و یا خارج از منظر مربوط به معنای مدرن علم، یعنی از منطری که مربوط به فلسفه سیاسی حوزه است نیز می توان دید. از این دیدگاه مقاومت فلسفه سیاسی حوزه در برابر تفسیرهای مدرن علم سیاست، و یا حتی در برابر معنای مدرن علم سیاست می تواند به عنوان نقطه قوت حوزه های علمی و نقطه قوت فلسفه سیاسی آن مطرح شود. حجت الاسلام خسروپناه: در بعضی از نهادها و مراکزی که الآن در حوزه علمیه وجود دارد، مانند مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی و دانشگاه باقرالعلوم که گروه علوم سیاسی در آنها مطرح است و دانش پژوهانی را جذب و دوره هایی را می گذرانند و حتی مقطع کارشناسی ارشد و گویا برخی از این مراکز حتی مقطع دکتری هم دارند، اینها بخشی از مباحثشان به فلسفه سیاسی اختصاص دارد، اما هنوز ما رشته ای تحت عنوان فلسفه سیاسی در هیچ کدام از این مراکز نداریم. حوزه علمیه هم، با وجود این که در این بیست سال اخیر رشته های متعدد و متنوعی را راه اندازی کرده، اما رشته ای به نام فلسفه سیاسی و حتی رشته اندیشه سیاسی که ما اندیشمندان سیاسی فراوانی در این زمینه در طول تاریخ و در دوره معاصر داشته ایم، راه اندازی نکرده است. لذا باید یک پدیده ای اتفاق بیافتد تا بتوانیم ارزیابی داشته باشیم. در برخی مباحث اندیشه سیاسی، مثلاً در دانشگاه باقرالعلوم یا در مؤسسه پژوهشی امام خمینی (ره)، فعالیت هایی انجام شده و رشته تخصصی آنها هم است، اما اینها جزو مراکز حاشیه ای حوزه اند. البته این مراکز هم مانند دانشگاه باقرالعلوم - که زیر نظر دفتر تبلیغات اسلامی است - یک زمانی به شدت متأثر از بعضی چهره های دانشگاهی بود که اندیشه سیاسی آنها، اندیشه

سکولار بود و کسی که اندیشه اش سکولار است، اگر بخواهد طلبه ها را تربیت کند آنها هم متأثر از اندیشه های مثلاً فوکوهاما، هابرماس و دیگران می شوند، که به نظر من حوزه از این جهت یک آسیب جدی دید. بنده معتقدم اگر کسی می خواهد رشته فلسفه سیاسی را بخواند، اول باید در فلسفه اسلامی تقویت بشود و سال ها فلسفه اسلام و کلام اسلامی را خوانده باشد و بعد از اینکه از این جهت رشد و بالندگی پیدا کرد، نوبت می رسد به بحث های مربوط به فلسفه سیاسی. بنابراین پیشنهاد من به دانشگاه باقرالعلوم و مؤسسه امام خمینی که از زمینه علوم سیاسی کار می کنند این است که، طلبه هایی که در حد لیسانس و یا فوق لیسانس، فلسفه اسلامی را گذرانده اند بروند و فلسفه سیاسی بخوانند و الاً ممکن است که متأثر از فلسفه سیاسی برخی از چهره ها و اندیشمندانی بشوند که در غرب وجود دارد.

خلاصه اینکه وضع فلسفه سیاسی الآن در حوزه های علمیه ما وضع مطلوبی نیست و ما کمبودها و ضعف های زیادی در این بخش داریم. و اتفاقاً بسیاری از چالش هایی که امروز در جامعه ما مطرح است، بحث های فلسفه سیاسی است. از اولویت های اول این است که در حوزه علمیه. رشته تخصصی فلسفه سیاسی راه بیافتد، اما دقیقاً با استفاده از سرفصل و دروس و اساتیدی که از فلسفه و کلام اسلامی برخوردارند، که در واقع جامعه را گرفتار آلودگی سیاسی نکنند.

حجت الاسلام لک زایی: ما در بخش فلسفه سیاسی به لحاظ منابع و ذخایر بسیار غنی هستیم؛ زیرا در گذشته فلسفه سیاسی مورد توجه علما، دانشمندان و بزرگان ما بوده و آثار مهمی در این زمینه تألیف شده است، که به لحاظ پیشینه ما می توانیم به شخصیت هایی مانند فارابی، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، صدرا المتألهین، و در دوره معاصر به بزرگانی، همچون امام خمینی، علامه طباطبایی، استاد شهید مرتضی مطهری، علامه محمد تقی جعفری و از اساتیدی که در حال حاضر در حوزه علمیه فعال هستند؛ مانند حضرت آیت الله جوادی آملی اشاره و از آنها یاد کنیم. به لحاظ منابع هم قرآن کریم و کتب حدیثی دربردارنده مباحث مربوط به فلسفه سیاسی اسلام و مضامین پرمحتوایی در این جهت هستند، اما وقتی می خواهیم از جایگاه یک دانش در حوزه علمیه صحبت کنیم، طبیعتاً ذهن ما متوجه مسایل آموزشی و پژوهشی می شود، که به لحاظ آموزشی جایگاه آن دانش در چه وضعیتی قرار دارد و به لحاظ پژوهشی در چه وضعیتی به سر می برد؟ متأسفانه باید اعتراف کنیم که به لحاظ آموزشی، ما وضع خوبی نداریم، به ویژه در بخش مربوط به فلسفه سیاسی وضعیت مطلوبی نداریم، که شاید علت آن این باشد که ما در حوزه علمیه هنوز رشته ای به نام فلسفه سیاسی نداریم و فلسفه سیاسی در حوزه علمیه تعریف نشده است، البته نه تنها به صورت رشته تعریف نشده، بلکه به صورت تک درسی هم وجود ندارد. البته در برخی از مراکز آموزشی که در حاشیه حوزه علمیه شکل گرفته اند و یا در مؤسسات فعال در حوزه علمیه، رشته علوم سیاسی به معنای اعم و به صورت پراکنده داریم که گاهی مباحثی در بحث فلسفه سیاسی مطرح می شود، و در بعضی از این مراکز درس فلسفه سیاسی در مقطع دکتری نیز فعال شده که بنده هم تدریس کرده ام و یا در جامعة المصطفی العالمیه به صورت تک درس در بعضی از دوره ها مطرح شده، ولی اینها خیلی محدود و کم هستند و در واقع می توانیم بگوییم که به لحاظ آموزشی فعلاً ما در نقطه های آغازین به سر می بریم و با وضعیت مطلوب فاصله زیادی داریم و اما به لحاظ پژوهشی مقداری وضع بهتر است، اینکه می گویم بهتر است؛ یعنی نسبت به آموزش بهتر است و الا نسبت به انتظاراتی که از ما می رود، در وضعیت مطلوبی قرار نداریم.

برای اولین بار در کشور ما در پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی دفتر تبلیغات، گروه پژوهشی فلسفه سیاسی به

صورت رسمی تأسیس شده و ما در سال 1383 موفق شدیم که این گروه را در وزارت علوم به ثبت رسانده و مجوز فعالیت آن را بگیریم، که خوشبختانه این گروه در این چند سال فعال بوده و هیئت علمی فعال دارد و پروژه های پژوهشی خوبی در زمینه فلسفه سیاسی با همان نگاه جهانی که در پاسخ به سؤال اول عرض کردم دنبال کرده است، از جمله محورهای مهم فعالیت های این گروه می توان به شناسایی میراث فلسفه سیاسی اسلام اشاره کرد، اندیشه سیاسی بزرگانی؛ مانند فارابی، خواجه نصیر، صدرالمتهلین و دیگر فلاسفه سیاسی را تحقیق و منتشر کرده است. بخش دیگر، در زمینه نقد و بررسی این میراث است، که در این قسمت هم آثاری منتشر شده است. بخش سوم فعالیت های پژوهشی این گروه مربوط می شود به ارائه یک فلسفه سیاسی متناسب با مقتضیات روز، ایران، جهان اسلام و نظام بین الملل که پروژه کلان «سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه» چند سالی است که در این بخش فعال است و همایشی هم در همین زمینه در سال 1387 با اشراف حضرت آیت الله جوادی آملی برگزار شد و محصولات این همایش، در ده مجلد فراهم شده که تاکنون دو مجلد آن منتشر شده و بقیه هم در دست انتشار است، که مسئله یک گام نوین در عرصه به روز کردن فلسفه سیاسی در کشور است. البته اهمیت این بحث در این است، که ما برای اسلامی سازی و یا بومی سازی علوم انسانی در کشور خودمان و از جمله بومی سازی و یا اسلامی سازی علوم سیاسی در کشور به یک مبنای فلسفی احتیاج داریم و حکمت متعالیه می تواند این مبنای فلسفی را برای ما فراهم کند و ما سعی کردیم که این موضوع را اول در بخش خود فلسفه سیاسی کاربرد بدهیم و بعد در دانش سیاسی. فعالیت را هم که در حال حاضر به عنوان همایش ملی چشم انداز دانش سیاسی در ایران دنبال می کنیم، بر همین اساس است.

بنابراین، خلاصه مطلب این است که وضعیت آموزش و پژوهش در رشته فلسفه سیاسی در حوزه، وضعیت رضایت بخشی نیست، اما به لحاظ نقطه های آغازین می توانیم بگوییم که حرکت هایی شروع شده و ما امیدوار هستیم که این حرکت ها ان شاء الله با فعال شدن دیگر مراکز پژوهشی رونق بیشتری بگیرد، بخصوص اینکه، این پژوهش ها بتواند زمینه تأسیس کرسی های آموزشی فلسفه سیاسی را هم در حوزه های علمیه و هم در دانشگاه های ما فراهم بکند؛ چون متأسفانه در دانشگاه های ما هم فلسفه سیاسی مهجور و متروک است و از این نظر ما احتیاج به یک حرکت جهادگونه ای داریم، که ان شاء الله نتیجه آن احیاء و بالندگی فلسفه سیاسی اسلام در سطح جهان اسلام شود.

عوامل ضعف و یا رکود موضوعات به فلسفه سیاسی در حوزه چیست:

حجت الاسلام پارسانیا: دآوری درباره این که فلسفه سیاسی حوزه در موضع قوت و یا ضعف است، مبتنی بر مراد و منظور از فلسفه سیاسی و منظر و مبنای شما در این مورد است.

همان گونه که بیان شد اگر شما فلسفه سیاسی را از منظر تعریف پوزیتیویستی و یا تعریف نیمه اول قرن بیستم نسبت به علم سیاست ببینید، فلسفه سیاسی حوزه گرچه در جریان های معاصر ایران و در اصل انقلاب اسلامی و بعد از آن فعال بوده و تحرکاتی را داشته است. و لکن این فلسفه رویکرد فعال و مناسبی با علم سیاست نداشته، و یا دست کم احساس می شود چالش هایی را با علم سیاست داشته و دارد. و البته این چالش نقطه ضعف آن نیز به حساب می آید، و اما اگر فلسفه سیاسی را از منظری دیگر و با معنایی که در تاریخ اندیشه و تفکر اسلامی از آن یاد می شده است، در نظر بگیریم، مسأله تغییر خواهد کرد، و در این حال شاید چالش مزبور نقطه قوت فلسفه سیاسی در حوزه می باشد.

نکته مهمی که اینجا باید به آن تذکر داد این است که تعاریف مختلف فلسفه سیاسی و یا علم سیاست، مربوط به اصطلاحات و وضع الفاظ و قرار داد و مواضعه ما نیست، این تعاریف مبتنی بر مبانی معرفت شناختی و یا حتی هستی شناختی مختلف معنا شکل می گیرند و قابلیت دفاع، و یا صدق و کذب دارند.

اندیشمندان مسلمان اگر بخواهند فلسفه سیاسی خود را علم سیاست ندانند و آن را در قبال علم سیاست قرار دهند، باید تعاریف مدرن علم سیاست و یا تعریف پوزیتیویستی از علم را بپذیرند، و در نتیجه به مبانی معرفت شناختی خود، به مرجعیت عقل نظری، عقل عملی و به مرجعیت وحی، برای شناخت علمی پشت کنند.

فقه سیاسی بخشی از فلسفه سیاسی و علم سیاست جهان اسلام و تشیع است که با اتکاء به مرجعیت وحی و به دنبال آن حجّیت نقل و با استفاده از برهان و روش ویژه ای که در علم اصول به تفصیل بحث می شود، سازمان می باید. این دانش در فرهنگ و تمدنی که مبتنی بر یک فلسفه پوزیتیویستی و مانند آن نیست، و به عقل عملی و نظری و قدسی بها می دهد، شکل گرفته است، و در کانون تعاملات اجتماعی آن به گونه ای فعال حضور به هم می رساند. به گونه ای که در یک قرن دو انقلاب بی نظیر را یعنی انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی ایران را تغذیه می کند، حوزه های علمیه مراکزی هستند که در دل این فرهنگ و تمدن این ذخیره معرفتی را حفظ کرده و با آموزش های مستمر خود به باز تولید آن پرداخته و تداوم حیات آن را ممکن و میسر می سازند، اینک در این کانون معرفتی اگر معنای مدرن علم و تعریف پوزیتیویستی علم سیاست از طریق آموزش هایی که در حاشیه علم مدرن به وجود آمده اند، توزیع شوند و کسانی که اطلاعات فقهی را حفظ کرده اند. تنها دانش تجربی و آزمون پذیر را معرفت علمی بدانند، همه انباشته های تاریخی محیط خود را دانسته هایی از سنخ ایدئولوژی و یا احیاناً معرفت های مفیدی خواهند دانست که در حاشیه نظام قدرت در طی دوره های مختلف تاریخی سازمان یافته اند و اینک در فرایند تحولات اجتماعی گریز و گزیری از تغییر ندارند.

اگر تعریف مدرن علم سیاست در بین نخبه گان حوزوی مقبولیت پیدا کند، فقه سیاسی، فلسفه سیاسی حوزه ها هویت علمی خود را از دست خواهند داد، و این به معنای مرگ تاریخی تفکر در حوزه های علمیه و به معنای تولد دیانت جدیدی است که در حاشیه نظام معرفتی مدرن باید سازمان پیدا کند، و این تحول حتما در تحت عنوان واژه هایی نظیر نو اندیشی دینی و مانند آن معرفی خواهد شد.

مرگ تفکر در حوزه های علمیه هنگامی رخ خواهد داد. که در پرتو تعریف مدرن علم، دین و معرفت دینی به ایدئولوژی و چیزی از این قبیل تقلیل یابد، و این واقعه به معنای تصرف اصلی ترین سنگر فرهنگی و تمدن ما از ناحیه مفاهیم کلیدی جهان مدرن است، و این عمیق ترین نوع تهاجمی است که ممکن است رخ دهد، تهاجمی که مرز سیاسی و جغرافیایی نمی شناسد، و از مرزهای فرهنگی عبور می کند، و بلکه قلب فرهنگ اسلام و تشیع را تصرف می کند.

این تهاجم در درون حوزه های علمی از ناحیه کسانی شکل نمی گیرد که از آغاز قصد مقابله با سنت فکری جامعه اسلامی را دارند بلکه با همکاری دو گروه انجام می شود.

گروه اول: کسانی هستند که دارای موقعیت و شئون دینی و حوزوی برجسته هستند و به دلیل ناآگاهی نسبت به هویت علم مدرن و بی توجهی به لایه های عمیق فلسفی، کلامی، معرفت حوزوی خود. به این تهاجم پوشش می دهند، آنها بدون این که خود توجه داشته باشند، مراکزی نظیر الازهر در مصر و یا دانشگاه های محمدیه در اندونزی را دایر می کنند، در این مراکز به تلفیق مکانیکی علوم حوزوی و مدرن پرداخته می شود، مقداری ادبیات، فقه و اصول و یا احیاناً اخلاق اسلامی آموزش داده می شود. و یا آن که از طلاب جوانی که اندوخته حوزوی آنان

به سطوح فقهی و ادبی پایان می پذیرد جذب می کنند و آن گاه علوم اجتماعی مدرن نظیر علوم سیاسی، علوم اجتماعی و این روزها ارتباطات و علوم فرهنگی را به آنان آموزش می دهند، به این امید که مجتهدانی داشته باشند، که مجهز به علم روز نیز باشند.

گروه دوم: جوانانی هستند که به قصد خدمت به اسلام و تفکر اسلامی طعمه این مراکز می شوند، و بالاخره همین جوانان هستند که بدون آن که توان ارزیابی نقادانه علم مدرن و یا قدرت خروج از دایره اصطلاحات و مفاهیم این دانش را داشته باشند. در رساله ها و پایان نامه های خود اندیشه تاریخی سیاسی و اجتماعی محیط خود را از منظر نظریه ها و مفاهیم علم مدرن، بازخوانی می کنند، و در این عمل گوی سبقت را از اساتید دانشگاهی خود نیز می ربایند.

این گروه توقع دارند که کار آنان به عنوان کار کسانی که پیشتاز فعالیت علمی در عرصه اندیشه سیاسی هستند، مورد توجه، و استقبال جامعه حوزوی قرار گیرد، جامعه ای که از نظر آنان گرچه فقه سیاسی و یا فلسفه سیاسی می داند، ولیکن از علم سیاست بی بهره است.

باید تأکید کنم که اگر از منظر علم مدرن و تعریف پوزیتیویستی به علم سیاست و فلسفه سیاسی نگاه کنیم، مقاومت نشانه حضور نوعی از فلسفه سیاسی است که هنجارهایی علمی ستیز دارد- و لکن اگر از منظر معنای تاریخی علم به مسأله بنگریم، و از دیدگاه کسانی مسأله را ببینیم که وحی و عقل نظری و عملی نیز به عنوان منابع معرفت علمی به رسمیت می شناسند، این مقاومت، نشانه تداوم حیات فکری جامعه اسلامی و شیعی است.

مقاومت نظری حوزه های علمی در برابر معنای مدرن علم سیاست، به دو صورت می تواند انجام شود. صورت نخست به مقاومت آگاهانه و از روی بصیرت است، این مقاومت از طریق نقد معانی مدرن و پسامدرن علم انجام می شود، و به بازخوانی علم سیاست مدرن از منظر فلسفه سیاسی و علم سیاست جهان اسلام منجی می شود. صورت دوم: مقاومت کور است. این مقاومت با احساس بیگانگی نسبت به علم سیاست مدرن آغاز می شود و به اظهار نارضایتی، و اعلان برائت نسبت به آن ختم می گردد.

حجت الاسلام خسروپناه: به نظم رویکرد فقاقت فردی در برابر فقاقت حکومتی یکی از مهم ترین عوامل رکود بحث های فلسفه سیاسی است؛ یعنی نگاه ما به اسلام، یک نگاه فردی است، نه نگاه اجتماعی و نه اسلام حکومتی. اگر ضرورت احکام اجتماعی اسلام مورد توجه قرار بگیرد و ما یک نگاه نظام مند و نگاه اجتماعی به اسلام داشته باشیم، طبیعتاً فقه سراغ فقه الحکومة خواهد رفت؛ یعنی علاوه بر اینکه در مورد فقه العبادات و یا فقه المعاملات بحث می کنیم، به فقه اقتصاد، فقه حکومت و فقه سیاست هم خواهیم پرداخت و وقتی اینگونه شد، خود به خود فلسفه هم رویکرد اجتماعی پیدا می کند بنده معتقدم: رویکرد فردی به فلسفه و فقه در فقه و فلسفه، سبب شده که فلسفه ما وارد فلسفه سیاست و فقه ما نیز وارد فقه سیاست نشود و ما از این جهت ضعیف کار بکنیم. مطلب دیگری که لازم است عرض کنم این است که یک نوع رویکرد عقلانیت صوفیانی وجود دارد، که تقریباً در ذهن جامعه ما هست و این مسئله سبب شده که آنچه مورد نیاز دنیوی جامعه است، کمتر مورد توجه قرار بگیرد چون می دانید که به هر حال بحث های سیاسی چه کلام سیاسی، یا فقه سیاسی و یا فلسفه سیاسی و یا نظام سیاسی و اندیشه سیاسی، همه اینها مربوط به حوزه این جهانی است و اگر به این جهان یک نگاه سلبی، منفی و زاهدانه به معنای منفی آن بشود، یقیناً هرگز علوم مانند فلسفه سیاسی و یا کلام سیاسی رشد پیدا نمی کند.

حجت الاسلام لک زایی: عوامل مختلفی در ایجاد این وضعیت نقش دارد، که بخشی از این عوامل، عوامل تاریخی است. به هر حال ما به لحاظ تاریخی قرن ها از سیاست و حکومت دور بودیم و حوزه های علمی شیعه به لحاظ تاریخی در مضیقه و فشار بودند و نمی توانستند به خیلی از شاخه های دانش که خیلی هم ضروری بوده بپردازند، لذا اینها تمام هم و غمشان این بوده که بخش های ضروری تر علوم اسلامی از بین نرود مثل فقه، کلام، تفسیر یا حدیث و امثال اینها، اما وقتی انقلاب اسلامی به برکت خون شهداء و با رهبری های حضرت امام (ره) و جان فشانی مردم و اهتمام روحانیت معظم و حوزه های علمیه به پیروزی رسید، تکالیف زیادی متوجه حوزه و روحانیت شیعه شد؛ چه انتظارات داخلی؛ چه انتظارات برخاسته از جهان اسلام و چه انتظارات جهانی. لذا حوزه علمیه آمادگی برآوردن این انتظارات، آنهم در این سطح وسیع را نداشت، چون هم به لحاظ منابع انسانی از منابع محدودی برخوردار بود، و هم به لحاظ امکانات، امکانات ناچیزی داشت و هم به هر حال اولویت با تأمین نیازهای فوری نظام مقدس جمهوری اسلامی بود. لذا شاید بتوان گفت که بخشی از این وضعیتی که ما الآن در آن قرار داریم، طبیعی بوده و طبیعی است، اما بخش هایی هم طبیعی نیست؛ یعنی ما می توانستیم با برنامه ریزی بهتر و اولویت بندی امور در واقع این وضعیت را نداشته باشیم، اما آنچه که مهم است این است که ما اگر بتوانیم اهمیت و جایگاه فلسفه سیاسی را برای کسانی که در عرصه تصمیم گیری ها فعال هستند روشن بکنیم این کار می تواند کمک بسیار زیادی جهت ارتقاء جایگاه این دانش بکند، زیرا ما برای فعال شدن به خیلی از چیزها نیاز داریم که اولین نیاز داشتن منابع انسانی است و لازمه داشتن منابع انسانی این است که بخش آموزش ما و بخش تربیت نیروی ما فعال باشد. اگر بخواهیم بخش تربیت نیرو و تأمین منابع انسانی را فعال بکنیم، این امر نیازمند تصمیم گیری های راهبردی است و باید کسانی که تصمیم گیری بر عهده آنهاست و حق تصمیم گیری و اجازه تصمیم گیری دارند، به این بخش بیایند و تصمیم گیری بکنند. زیرا وقتی وضعیت منابع انسانی ما بهبود پیدا کند، طبیعتاً بخش پژوهش هم رونق گرفته و فعال خواهد شد، که در این صورت بخش های ترویجی هم فعال می شود و ما می توانیم در صحنه داخلی و خارجی، بخصوص صحنه بین المللی به ترویج فلسفه سیاسی اسلام بپردازیم، چون برای ارائه این اندیشه در سطح جهان نیازمند زبان جهانی هستیم. فلسفه سیاسی زبان جهانی و بین المللی دارد. فلسفه سیاسی می تواند با این زبان جهانی و بین المللی خودش، عقل جهانیان و همه انسان ها را مخاطب قرار بدهد و شاید یکی از لوازم امر این باشد که تصمیم گیران ما به لحاظ تفکر راهبردی باید دقت بیشتری بکنند و از منظر راهبردی به اولویت بندی بپردازند و نهادهایی را که در این قسمت می توانند این کار را انجام بدهند تقویت بکنند. به نظر من این مسئله می تواند تأمین بشود و ما آمادگی این را داریم که هم پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی و هم در انجمن مطالعات سیاسی حوزه به لحاظ آموزشی کمک کنیم و لذا مراکزی که بخواهند در این قسمت، رشته هایی را فعال بکنند، هم در تدوین سرفصل ها و دروس و هم در تأمین استاد، آمادگی لازم جهت همکاری را داریم تا ان شاء الله این خلأ پر بشود.

چه راهکارهایی را برای تقویت فلسفه سیاسی در حوزه علمیه پیشنهاد می کنید؟

حجت الاسلام پارسانیا: حوزه اگر در حاشیه معنای مدرن علم هویت تاریخی و تمدنی خویش را بازخوانی و بازسازی کند، به زودی به صورت بخشی از این جهان تغییر هویت خواهد داد، و اندیشه سیاسی حوزوی نیز اگر از منظر علم سیاست مدرن و یا با روش شناسی های پسامدرن بازخوانی و بازسازی شود، ناگزیر صورت و سیرت تاریخی و دینی خود را از دست خواهد داد و البته این مسیری است که در ابعاد گسترده در دهه گذشته طی شده

است، برخی از نیروهای جوان حوزوی و حتی برخی از جوانانی که پدرانشان از اسوه ها و اسطوره های تاریخ ساز تشیع هستند، از منظر دانش سیاسی مدرن به تحقیق و تفسیر فقه سیاسی شیعه و پیشینه تاریخی آن پرداختند، و در رساله های خود کوشیدند تا بسترهای ذهنی و یا عینی، آنچه را که تروریسم می نامیدند با روش های به اصطلاح علمی تبیین نمایند. این پژوهش ها نه تنها هویت معنوی و آسمانی اندیشه سیاسی تشیع را به ابعاد تاریخی و فرهنگی به گونه ای دنیوی و سکولار تقلیل می دهد، اعمال و رفتار پدران آنها را نیز مورد تعریض قرار داده و بلکه تحقیر می کند.

این حادثه به این دلیل اتفاق افتاد که نسل اول اولاً دانش سیاسی مدرن و یا پسامدرن را به عنوان یک دانش علمی به رسمیت شناخت، ثانیاً آگاه ساختن حوزه به این علم را وظیفه و رسالت خود دانست، ثالثاً: حوزه را ابژه و موضوع تحلیلی برای این علم قرار داد و رابعاً این نسل گمان کرد که از این علم به عنوان یک ابزار مفید در جهت بسط فعالیت های سیاسی حوزوی می تواند استفاده کند.

جریان فوق، اینک ادبیات خود را در بخشی از حوزه علمیه پدید آورده است و چالش هایی را نیز با موضوعات مورد مطالعه خود، یعنی چالش هایی را با اندیشه و فلسفه سیاسی حوزوی ایجاد کرده است.

راه تقویت فلسفه سیاسی در تداوم مسیری نیست که نسل نخست طی کرده اند بلکه، در استفاده از تجربه آن نسل است تجربه ای که به طور طبیعی مورد رضایت همان نسل نیز نمی تواند باشد.

به نظر بنده راه تقویت فلسفه سیاسی در حوزه، بسط و گسترش فلسفه سیاسی در دو معنای اخیر آن است، یعنی باید هم در حاشیه فلسفه اسلامی، فلسفه مضافی شکل گیرد که ناظر به فلسفه و علم سیاست است، و هم فلسفه علم سیاست که نظر به روش های بنیادین تولید نظریه های سیاسی دارد بسط و گسترش پیدا کند. روش شناسی علوم سیاسی اولاً طلاب را با بنیانهای انتولوژیک و معرفت شناختی نظریات سیاسی مدرن آشنا می کند. و ثانیاً به آنها توانایی لازم را جهت تولید نظریات سیاسی بر مبنای هستی شناسی و معرفت شناسی توحیدی - اسلامی اعطا می کند.

روش شناسی علم سیاست، بنیانهای متافیزیکی دانشی سیاسی، تجهیزات نظری لازم را برای متفکرین مسلمان جهت ورود به عرصه دانش سیاسی مدرن فراهم می آورد. مشروط به این که این روش شناسی اولاً خود را بی نیاز از مبانی معرفت شناختی و هستی شناختی نداند و ثانیاً این مبانی را به گونه ای تقلیدی و یا ناخودآگاه از فلسفه های مدرن و یا پسامدرن اتخاذ نکنند.

حجت الاسلام خسروپناه: به نظرم چند راه را باید طی کرد: یکی اینکه حتماً با استفاده از فلسفه موجود، محققانی بنشینند و در حوزه فلسفه سیاسی پژوهش و تحقیق کنند، سؤال ها و پرسش های فلسفه سیاسی را از نظام های مختلف فلسفه سیاسی غرب جویا بشوند و با استفاده از فلسفه و کلام اسلامی، فلسفه سیاسی و کلام سیاسی را تدوین بکنند. پس اول باید خودمان را در زمینه پژوهش تقویت بکنیم و در گام بعدی نوبت به آموزش می رسد؛ یعنی وقتی پژوهش هایی صورت گرفت و محققانی تربیت شدند، طبعاً جمع ارزشمندی از اساتید رشد پیدا کرده، و در تعریف نقشه علمی در حوزه فلسفه سیاست جای خواهند گرفت که در این صورت است که ما

می توانیم رشته تخصصی فلسفه سیاسی را در حوزه علمیه راه بیاندازیم و طلبه های مستعدی را بگیریم تا براساس فرایند آموزشی تربیت بشوند و تربیت آنها هم نه اینکه فقط در عرصه آموزش و پژوهش باشد، بلکه باید در عرصه تبلیغ، مناظره و نقد رویکردهای رُقا در عرصه فلسفه سیاسی باشد. در رابطه با مناظره ها و نقدها هم اگر بحث های علمی، مقداری دقیق تر مدون بشود، طبعاً زمینه گفت وگو هم فراهم می شود؛ یعنی وقتی جامعه

گرفتار تشنج و ناهنجاری بشود، یکی از راه کارها همین کرسی های آزاداندیشی، نهضت نرم افزاری و تولید علم است.

حجت الاسلام لک زایی: راهکارها را می توان در چند بخش ذکر کرد که من به صورت خلاصه آنها را عرض می کنم: نکته اول این است که ما به یک فرهنگ سازی احتیاج داریم. در این بخش باید مطالبه ای شکل بگیرد تا نیازها احساس شود؛ زیرا تا زمانی که احساس نیاز صورت نگیرد، طبیعتاً تلاشی هم برای رفع نیاز صورت نخواهد گرفت. اگر ما تصورمان این باشد که به لحاظ آموزشی و پژوهشی در حوزه اندیشه سیاسی اسلام وضعمان خوب است، دیگر تلاشی صورت نخواهد گرفت و برای اینکه اقدام جدیدی صورت بگیرد، مرحله اول فرهنگ سازی است، که این فرهنگ سازی باید صورت بگیرد، زیرا فرهنگ سازی یک اقدام زمینه ای و تمهیدی است و بعد از فرهنگ سازی باید چند اقدام عملیاتی دیگر انجام بدهیم؛ یکی اینکه ما احتیاج داریم به لحاظ پژوهشی، میراث گذشته خودمان را در حوزه فلسفه سیاسی بشناسیم. در حال حاضر به لحاظ پژوهشی ظرفیت مان بیش از این چیزی است که الآن فعال هستیم. و ما می توانیم پژوهش های گسترده تری را انجام بدهیم، ولی به لحاظ امکانات و پشتیبانی ها، این امر میسر نیست. این مسئله باعث می شود که در واقع ما بدانیم که چه چیزهایی را داریم و اینکه اگر بخواهیم در وضعیت جدید به مباحث جدید فلسفی سیاسی بپردازیم، لازمه آن این است که از داشته های خودمان خبر داشته باشیم. همین طور این مسئله باعث می شود که ما می توانیم وارد مرحله دوم شویم که این مرحله، نقد و بررسی این میراث است؛ یعنی ما باید ببینیم که چه مقدار از این میراث برای امروز ما قابل استفاده است و چه مقدار از آن مربوط به تاریخ اندیشه و تاریخ فکر می شود تا متوجه خلأها شده و وارد مرحله سوم شویم، که تولید نظریه های جدید در حوزه فلسفه سیاسی متناسب با نیازهای امروز است. اگر این اقدام را انجام بدهیم؛ اقدامات بعدی روشن خواهد شد؛ زیرا ما باید اقدامات ساختاری انجام بدهیم. به هر حال ما باید در مورد آموزش و پژوهش در بخش فلسفه سیاسی تصمیم بگیریم و اگر بخواهیم تصمیم ایجابی بگیریم باید در ساختارهای آموزشی موجود خود جایگاهی برای این رشته باز بکنیم و یک کتابخانه تخصصی فلسفه سیاسی را در قم و دیگر مراکز علمی فعال کنیم و نیز باید بیاییم و وضعیت فلسفه سیاسی را در شرایط فعلی و ارتباط آن را با سند چشم انداز بیست ساله نظام در نظر بگیریم که اگر در سند چشم انداز بیست ساله نظام جمهوری اسلامی گفته شده که ما می خواهیم در سطح جهان اسلام الهام بخش باشیم و نیز گفته شده که ما می خواهیم به قدرت اول علمی منطقه در سال 1404 ارتقاء پیدا بکنیم، باید ببینیم که در بخش فلسفه سیاسی چه اقداماتی باید صورت بگیرد تا ما به این وضعیت برسیم. البته سایر دانش ها هم اینگونه است، منتهی الآن بحث ما مربوط می شود به فلسفه سیاسی است و من این بخش را مثال می زنم. اگر ما می خواهیم در سال 1404 در سطح جهان اسلام و در حوزه فکر اسلامی الهام بخش باشیم و فلسفه سیاسی جهان اسلام را تأمین بکنیم، باید لوازم این کار را معلوم بکنیم که چیست؟ زیرا این کار، لوازم ساختاری، لوازم کارگزاری، لوازم آموزشی، لوازم پژوهشی، لوازم رسانه ای، لوازم پشتیبانی و تدارکاتی دارد. وقتی می گویم که در بخش فلسفه سیاسی باید کتابخانه تأسیس کنیم، این کتابخانه باید مرجع پژوهشی فلسفه سیاسی در سطح جهان اسلام در حداقل خود باشد. وقتی می گویم که نیروی انسانی باید تربیت بکنیم؛ یعنی نیروهای انسانی که بتوانند به زبان های مختلف در سطح حداقل جهان اسلام به تبیین و ترویج فلسفه سیاسی بپردازند. ما باید مجلاتی داشته باشیم که بتوانند در حوزه فلسفه سیاسی به شکل تخصصی، این تولیدات را ارائه بکنند، پس باید تولیداتی در فلسفه سیاسی داشته باشیم که متناسب با حداقل در جهان اسلام باشد اینها مجموعه راهکارها و الزاماتی است که باید آنها را لحاظ بکنیم.

بنابراین، به طور خلاصه مجموعه ای از راهکارهای آموزشی، پژوهشی، اجرایی، ساختاری و فرهنگی را در قالب یک بسته با جهت گیری آموزشی، پژوهشی، اجرایی، ساختاری و فرهنگی را در قالب یک بسته با جهت گیری بهبود وضعیت فلسفه سیاسی در حوزه و گسترش فلسفه سیاسی در حوزه علمیه با عنایت به تحقق اهداف مطرح شده در چشم انداز نظام جمهوری اسلامی و چشم انداز حوزه علمیه طراحی بکنیم و متکفل اینها بشویم تا ان شاء الله بتوانیم آنها را انجام بدهیم. چون سرسخت ترین رقبای امروز ما در سطح جهان در غالب فلسفه سیاسی خودشان را نشان می دهند که بخش عمده تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی و ناتوی فرهنگی خودش را در حوزه فلسفه سیاسی نشان می دهد. چون آنها متوجه مشروعیت نظام می شوند. و دانشی که می تواند با اینها مقابله کرده و در سطح جهانی، خودش را عرضه بکند و از مشروعیت نظام سیاسی اسلامی و اندیشه سیاسی اسلام دفاع کند، فلسفه سیاسی است. بنابراین امیدوار هستیم که با تلاش شما و دوستان در نشریه پگاه حوزه با این فرهنگ سازی، بخشی از اهمیت این دانش ها آشکار شود و ما شاهد رونق و شکوفایی آنها بشویم تا باقیات الصالحاتی باشد برای همه ما که به هر حال تلاش می کنیم تا تکلیفی را که متوجه ما هست آن را انجام بدهیم.